

پانوراما (۱۶)

# تابستان



ادبیات جهان - ۱۹۰  
زمان - ۱۶۳

---

سرشناسه: کامو، آلبر، ۱۹۱۳-۱۹۶۰ م.  
عنوان و نام پدیدآور: تابستان/آلبر کامو: ترجمهٔ بنفشه فریس آبادی.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۱۸ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۲۸۹-۳  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
موضوع: کامو، آلبر، ۱۹۱۳-۱۹۶۰ م — یادداشت‌ها، طرح‌ها و غیره  
Camus, Albert -- Notebooks, sketchbooks, etc  
موضوع: مقاله‌های فرانسه — قرن ۲۰ م.  
French essays -- 20th century  
شناسهٔ افزوده: فریس آبادی، بنفشه، ۱۳۶۰، مترجم  
رده‌بندی کنگره: PQ ۲۶۳۴  
رده‌بندی دیویی: ۸۴۴/۹۱۴  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۲۹۱۱۳

---

# تابستان



آلبر کامو  
ترجمه بنفشه فریس آبادی

انتشارات فقتوس  
تهران، ۱۳۹۸

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*L'été*

Albert Camus

Gallimard, 2016



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

\*\*\*

آلبر کامو

تایپستان

ترجمه بنفشه فریس‌آبادی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۸

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۰۲۸۹ - ۰۴ - ۶۲۲ - ۹۷۸

ISSN: 978-622-04-0289-3

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۲۰۰۰ تومان

## فهرست

- یادداشت ناشر ..... ۹
- درباره نویسنده ..... ۱۱
- میناتور یا توقفگاهِ وهران ..... ۱۹
- درخت‌های بادام ..... ۵۳
- پرومته در دوزخ ..... ۶۱
- راهنمایی کوچک برای شهرهای بدون گذشته ..... ۶۷
- تبعیدِ هلن ..... ۷۵
- راز ..... ۸۳
- بازگشت به تپازا ..... ۹۵
- دریای نزدیک ..... ۱۰۷



این کتاب شامل بخش‌هایی است از کتاب عروسی‌ها به ضمیمهٔ تابستان<sup>۱</sup> که انتشارات گالیمار آن را در سال ۱۹۵۹ منتشر کرد.

---

1. *Noces suivi de l'été*





## یادداشت ناشر

دانشجویی که سال‌ها پیش از قیمت بالای کتاب به تنگ آمده بود و آرزوی داشتن کتابخانه شخصی لحظه‌ای دست از سرش برنمی‌داشت، هرگز فکرش را هم نمی‌کرد ایده‌اش بعدها به مجموعه‌ای ارزشمند تبدیل شود؛ مجموعه‌ای که حالا پس از گذشت یک دهه و اندی تعداد عناوینش به عدد پانصد نزدیک شده است. آن دانشجوی بی‌پول علاقه‌مند به ادبیات ناامید نشد و شروع کرد به خریدن کتاب‌های جیبی کم‌حجم و ارزان‌قیمت انتشارات گالیمار و چیدن باریکه‌های سفید یک‌شکل و یک‌اندازه کنار هم. به این ترتیب او پایه‌گذار مجموعه‌ای شد به نام Folio 2e؛ مجموعه‌ای متشکل از تک‌داستان، مجموعه‌داستان یا بخش‌هایی از شاهکارهای ادبی جهان با قیمتی اندک. هدف این مجموعه خلاصه شده بود در قرار دادن داستان‌ها یا رمان‌های کوتاه یا بخش‌هایی از رمان‌های چندجلدی و گرانبها در دسترس همگان با این امید که خواننده، پس از مطالعه قطعه یا داستان‌های انتخاب‌شده، برای خواندن دیگر آثار نویسنده اشتیاق پیدا کند. اریک فیتوسی از کتابفروش‌های لیون ادعا کرده که بارها پیش آمده خواننده‌ای پس از خرید یکی از کتاب‌های این مجموعه، بازگشته، تشکر کرده و دیگر آثار نویسنده مورد نظر را خریده است. ناگفته نماند این طرح مخالفانی نیز داشته که مدعی بوده‌اند ممکن است کسی با خواندن بخش‌های انتخاب‌شده از یک رمان، دیگر سراغ اصل اثر نرود و مطالعه

تک‌داستان‌ها ممکن است میل خواندن مجموعه آثار نویسنده را در مخاطب از بین ببرد. پاسخ آن‌ها چیزی نبود جز: «خواندن گزیده‌ای از آثار به‌مراتب بهتر از نخواندن آن‌هاست.»

از سوی دیگر، به‌رغم ضرباهنگ سریع زندگی امروز، اوقات ما پر است از فراغت‌های کوتاه و فرصت‌های طلایی. اتاق انتظار پزشک و صف بانک و وقت‌هایی که توی تاکسی و مترو می‌گذرانیم، می‌تواند وقف سرک کشیدن از پنجره‌ای کوچک به جهان عجیب شاهکارهای ادبی شود. نیز، بارها اتفاق افتاده که تلاش کرده‌ایم مطالعه‌ی یکی از این شاهکارها را آغاز کنیم اما به دلیل هیبت اثر، نداشتن زمان کافی یا همگام نشدن با حال و هوای داستان از این کار بازمانده‌ایم. در این مواقع دسترسی به گزیده‌ای خوشخوان و مناسب می‌تواند جرئت و شوق مطالعه‌ی آثاری را که خواندنش کاری شاق به نظر می‌رسید در ما برانگیزد.

گروه انتشاراتی ققنوس، پس از تجزیه و تحلیل اهداف مجموعه Folio 26، تصمیم گرفت امکان کسب چنین تجربه‌ای را برای مخاطبان ایرانی نیز فراهم کند. پس، انتشارات گالیمار را از تصمیم خود مطلع ساخت و چندوچون گرفتن کپی‌رایت آثار را جویا شد. ناشر فرانسوی علاقه‌ی بسیاری به انتشار این مجموعه در ایران نشان داد؛ اما از آن‌جا که بعضی آثار به نویسندگان غیرفرانسوی تعلق دارند و از زمان مرگ بعضی‌شان بیش از پنجاه سال گذشته، خود را تنها مسئول واگذاری حق نشر نویسندگان معاصر فرانسوی معرفی کرد. نام مجموعه را نیز در انحصار خود دانست و اجازه نداد این مجموعه با همان نام منتشر شود. بنابراین ناشر این مجموعه را با عنوان پانوراما تقدیم مخاطبان می‌کند و تصمیم دارد جدا از گرفتن اجازه انتشار آثار معاصر فرانسوی، کتاب‌های دیگری نیز به این مجموعه اضافه کند. هدف این مجموعه چیزی نیست جز همان جمله معروف: «خواندن گزیده‌ای از آثار به‌مراتب بهتر از نخواندن آن‌هاست.»

## درباره نویسنده

آلبر کامو، نویسنده آلمانی-اسپانیایی تبار، در سال ۱۹۱۳ در شهر موندووی<sup>۱</sup> در الجزایر به دنیا آمد. پدرش که کارگر مزرعه بود در جنگ جهانی اول در خط مقدم کشته شد. پس از مرگ پدر، او به همراه مادرش که در خانه‌های مردم کارگری می‌کرد، ساکن الجزیره شد. او، که دانش‌آموزی با استعداد بود، موفق به دریافت بورسیه شد، مدرک کارشناسی خود را در رشته فلسفه دریافت کرد و دوره کارشناسی ارشد را با ارائه پایان‌نامه‌ای با موضوع رابطه میان تمدن یونان و مسیحیت با مروری بر آثار و تفکر فلوطین<sup>۲</sup> و سنت آگوستین<sup>۳</sup> به پایان رساند. اما به علت ضعف جسمانی و هراس از روزمرگی از تدریس اجتناب کرد و به روزنامه‌نگاری روی آورد. در سال ۱۹۴۳ به حزب کمونیست پیوست. اولین اثر او — رساله‌ای در نوع خود غنی

---

۱. ایالتی قدیمی در شرق فرانسه. — م.

۲. Mondovi: نام قدیمی شهر دره آن (Dréan) واقع در شرق الجزایر، در سال‌هایی که این سرزمین از مستعمرات فرانسه بود. — م.

۳. Plotin: فیلسوف یونانی و بنیان‌گذار فلسفه نوافلاطونی (۲۰۵-۲۷۰ م). — م.

۴. saint Augustin: آگوستین قدیس، فیلسوف الجزایری (۳۵۴-۴۳۰ م)، و از تأثیرگذارترین اندیشمندان مسیحی در دوران باستان و اوایل قرون وسطی. — م.

با عنوان پشت و رو<sup>۱</sup> — کتابی تجربی از جوانی بیست و دو ساله بود: محله پلکور در الجزایر، خانه‌ای آشنا و «سکوت ستایش برانگیز یک مادر و تلاش یک مرد برای یافتن عدالت یا عشقی که این سکوت را تعدیل کند». یک سال بعد، در سال ۱۹۳۸، آلبر کامو کتاب عروسی‌ها را منتشر کرد که در حقیقت تثبیت و تأیید نبوغ او در نویسندگی بود. جنگ زندگی او را زیر و رو کرد: پس از ممنوعیت انتشار روزنامه الجزیره جمهوری خواه<sup>۲</sup> — که کامو در آن کار می‌کرد — به پاریس رفت. در آن جا به جبهه مقاومت فرانسه ملحق شد و با جمع‌آوری اطلاعات و روزنامه‌نگاری مخفیانه به همکاری با روزنامه زیرزمینی نبرد<sup>۳</sup> پرداخت. در سال ۱۹۴۲ رمان بیگانه منتشر شد؛ رمانی که عنوان اثر پوچ به آن اطلاق شد و کامو در مقاله افسانه سیزیف به تبیین و تفهیم معنای این عنوان پرداخت. این متون در حقیقت نخستین موفقیت‌های آلبر کامو بودند که نخستین نقدها و سوء تفاهم‌ها را نیز برای او در پی داشتند. سپس عضوی از هیئت ارزیابی آثار در انتشارات گالیمار و پس از آزادی فرانسه سردبیر روزنامه نبرد شد. از آن زمان به بعد پیوسته در برابر موضوعات مهم روز — نظیر استعمار و بمب اتم — اعلام موضع می‌کرد. در سال ۱۹۴۷ رمان طاعون منتشر شد؛ داستان عجیب مقابله مردم یک شهر با یک اپیدمی، که برای کامو موفقیتی چشمگیر به همراه آورد و موجب شد او روزنامه‌نگاری را به طور کامل رها و زندگی خود را وقف ادبیات کند. کامو رمان‌های متعدد، داستان‌های کوتاه پر از تردید — نظیر تبعد و سلطنت — نمایشنامه و مقالات زیادی نوشت. رساله عصیانگر مباحثات و مشاجرات زیادی میان آلبر کامو و نویسندگانی نظیر سارتر و برتون

1. *L'envers et L'endroit*

2. *L'Alger républicain*

۳. *Combat*: روزنامه‌ای زیرزمینی که طی سال‌های جنگ جهانی دوم در فرانسه منتشر می‌شد. — م.

به وجود آورد. پیش از انتشار رمان سقوط در سال ۱۹۵۶ — رمانی که شامل اعترافات یک وکیل است — کامو، با اقتباس از آثار نویسندگان خارجی مثل فاکنر، بوتزاتی، کالدرون و داستایفسکی، به خلق آثاری پرداخت. او در سال ۱۹۵۷ برنده نوبل ادبیات شد و شروع کرد به نوشتن رمانی تازه با عنوان مرد اول؛<sup>۱</sup> رمانی که با مرگ کامو در یک حادثه تصادف اتومبیل، در ۴ ژانویه ۱۹۶۰، ناتمام ماند.

آلبر کامو، نویسنده بزرگ قرن بیستم، خالق آثاری است که تماماً بیانگر وضعیت انسان‌اند. آثاری که، با گذر از مفهوم بی‌معنایی، در عصیان به سرانجام می‌رسند، در آن‌ها شور و اشتیاق یک زاده سرزمین مدیترانه‌ای جای خود را به نوعی انسان‌گرایی سراسر اضطراب می‌دهد، و شیوه نگارشی سخت و قاطع جایگزین تغزل متون نخستین می‌شود.

---

1. *Le premier homme*



اما تو برای روزی روشن و شفاف به جهان پا گذاشته‌ای...<sup>۱</sup>  
هولدرلین

---

۱. سطری از شعر-نمایشنامه مرگ امپدوکلس، اثر فریدریش هولدرلین، شاعر و فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۴۳). — م.





این متن در سال ۱۹۳۹ نوشته شده است. خواننده برای قضاوت بهتر باید وهران<sup>۱</sup> را به خاطر بیاورد تا بفهمد این شهر امروز می‌توانست چگونه جایی باشد. در حقیقت، موج اعتراضات پرشور برآمده از این شهر زیبا به من این اطمینان خاطر را می‌دهد که وهران می‌توانست (یا خواهد توانست) نواقص و کاستی‌هایش را از بین ببرد. اما در عوض همهٔ زیبایی‌های وصف‌شده در این متن با دقت فراوان حفظ و نگهداری شده‌اند. وهران، این شهر شادمان و واقعیت‌گرا، امروز دیگر به نویسندگان نیازی ندارد: حالا او در انتظار گردشگران است.

(۱۹۵۳)

---

۱. Oran: دومین شهر بزرگ الجزایر که در شمال غرب این کشور واقع شده و مرکز استان وهران است. — م.



## مینوتور<sup>۱</sup> یا توقفگاهِ وهران

برای پی‌یر گالیندو<sup>۲</sup>

دیگر کویری در کار نیست. دیگر جزیره‌ای وجود ندارد. با این حال، نیاز به آن‌ها کماکان احساس می‌شود: برای فهم بهتر جهان باید گاهی کنار کشید، برای خدمت کردن به مردم باید گاهی از آن‌ها دور شد. اما کجا می‌توان انزوایی را یافت که برای به دست آوردنِ توان و نیرو ضروری است؟ کجاست مجال تنفسی عمیق و طولانی که با آن روح و ذهن تمرکز خود را بازمی‌یابد و شهادت انسان سنجیده می‌شود؟ شهرهای بزرگ هنوز باقی مانده‌اند. فقط باید شرایط لازم را در آن‌ها فراهم کرد. شهرهایی که در اروپا می‌شود به سراغشان رفت مملو از همهمه و صداهای متعلق به گذشته‌اند. گوشی که تجربه و مهارت کافی در شنیدن دارد می‌تواند صدای بال یا تپش‌های یک روح را هم بشنود. در این شهرها می‌شود چرخشِ قرون، انقلاب‌ها و پیروزی‌ها

---

۱. در افسانه‌های یونان باستان، مینوتور یا مینوتاوروس موجودی است با سر گاو و بدن انسان. — م.

۲. Pierre Galindo: از دوستان کامو و از اعضای خانوادهٔ کریستین گالیندو، همسر دوم آلبر کامو. شخصیت پی‌یر گالیندو الهام‌بخش کامو در رمان بیگانه بوده است. — م.

را احساس کرد. در آن‌هاست که به یاد می‌آوری جهانِ غرب در خروش و غوغا شکل گرفته و همین امر موجب می‌شود که هرگز سکوت کافی در غرب برقرار نشود.

پاریس گاهی می‌تواند کنج خلوتی باشد برای روح، اما در بعضی ساعات روز، بادی سرکش و عصیانگر از بالای گورستان پرلاشز می‌وزد و این خلوت را پُر می‌کند از پرچم‌ها و شکوه و عظمتی شکست‌خورده. چند شهر اسپانیا، و شهرهای فلورانس و پراگ نیز چنین‌اند. سالزبورگ بدونِ موتسارت شهر آرامی می‌بود. اما گهگاه صدای فریاد پرغرور دون ژوان، که در حال فرورفتن در اعماق دوزخ است، اندام رود زالتساخ<sup>۱</sup> را درمی‌نوردد. وین بی‌صداتر و آرام‌تر به نظر می‌رسد، او در میان باقی شهرها به دختری جوان می‌ماند. بیش از سه قرن از عمر سنگفرش‌هایش نمی‌گذرد و در جوانی این سنگ‌ها از غم خبری نیست. اما وین در چهارراه تاریخ است. گرداگردش طنین تصادم امپراتوری‌های متعدد به گوش می‌رسد. بعضی از شب‌ها که آسمان پوشیده از خون است، انگار اسب‌های سنگی دیوارهای عمارت‌های خیابان رینگ<sup>۲</sup> به پرواز درمی‌آیند. در این لحظات زودگذر که در آن‌ها همه چیز روایتگر قدرت و تاریخ است، در پس هیاهوی هجوم دسته سواره‌نظام لهستانی، می‌شود صدای غوغای فروپاشی سلطنت عثمانی را به وضوح شنید. و همین‌ها موجب می‌شود این شهر هم آن قدرها که باید آرام و بی‌صدا نماند.

قطعا در جستجوی همین تنهایی پرازدحام است که به شهرهای اروپا می‌آییم. دست‌کم برای مردمی که می‌دانند قرار است چه کار کنند این‌طور است. مردم در این شهرها می‌توانند همراه و هم‌صحبت خود

۱. Salzach: رودی که از کشورهای آلمان و اتریش می‌گذرد. — م.

۲. Ring: بلواری حلقوی در وین که مرکز این شهر و منطقه تاریخی آن را در بر می‌گیرد. — م.

را انتخاب کنند. کنار او باشند یا رهایش کنند. چه بسیار کسانی که در مسیر میان اتاقی در هتل و سنگفرش‌های کهنهٔ ایل سن‌لویی<sup>۱</sup> با هم همراه شده‌اند! حقیقت دارد که خیلی‌ها هم از تنهایی و انزوا مرده‌اند. گروه اول به هر حال در این شهر دلیلی برای رشد و اثبات خود پیدا می‌کرده‌اند. آن‌ها تنها بوده‌اند و در عین حال تنها نبوده‌اند. قرن‌ها تاریخ و زیبایی — گواه و نشانه‌های پرتب و تاب هزاران زندگی تمام‌شده — آن‌ها را در امتداد رود سین همراهی می‌کرده و با آن‌ها از سنت‌ها و فتوحات گذشته حرف می‌زده است. با این حال آنچه آن‌ها را به فراخواندن این همنشین و همراه ترغیب می‌کرده جوانی‌شان بوده است. یک روز یا دوره‌ای از زندگی می‌آید که همین همراه هم مزاحم است. راستینیاک مقابل اندام شهر پاریس می‌ایستد و فریاد می‌زند: «حالا این من و این تو!»<sup>۲</sup> من و تو، بله، اما همین هم گاهی زیادی است!

کویر هم معنای مجزای خود را یافته است؛ باری از شعر بر دوش آن گذاشته‌ایم. کویر محیطی است مختص همه نوع درد و رنج. اما گاهی چیزی که آدم دلش می‌خواهد، دقیقاً اماکن خالی از شعر است. دکارت، برای مراقبه کردن، کویر خود را انتخاب می‌کند: تجاری‌ترین شهر زمان خودش. او در آن‌جا انزوا و مجال خلق شاید بتوان گفت پخته‌ترین اشعارش را یافت: «(اصل) نخست آن بود که هرگز چیزی را حقیقی نپنداریم مگر آن‌که بی‌هیچ تردیدی آن را به عنوان مفهومی حقیقی شناخته و پذیرفته باشیم.»<sup>۳</sup> البته می‌توان با همان میزان حس نوستالژی بلندپروازی کمتری داشت. آمستردام از سه قرن پیش تا

۱. l'île Saint-Louis: نام یکی از دو جزیرهٔ طبیعی واقع بر رود سن در پاریس است. — م.

۲. راستینیاک شخصیت رمان باباگوریو اثر بالزاک است. در انتهای رمان، راستینیاک پس از به خاک سپردن باباگوریو از بالای گورستان پرلاشز به پاریس و جامعهٔ اشرافی و پرآوازه‌ای که می‌خواست به آن راه یابد نگاه می‌کند و فریاد می‌زند: «حالا این من و این تو!». — م.

۳. از کتاب گفتار در روش، نوشتهٔ دکارت. — م.

امروز پُر شده است از موزه‌های متعدد. برای فرار از شعر و بازیافتن آرامش سنگفرش‌ها باید کویرهای دیگری یافت؛ فضاها بی‌روح و خالی از هر گونه امید و امکان. وهران یکی از آنهاست.

### خیابان

بارها شنیده‌ام که ساکنان وهران از شهرشان گلایه می‌کنند: «محیط جذابی در این شهر پیدا نمی‌شود.» خب، معلوم است! حتماً خودتان این‌طور خواسته‌اید. انسان‌های درستکاری هم بوده‌اند که، ضمن وفاداری به این اصل که هنر یا اندیشه را نمی‌توان به کار گرفت مگر به واسطه کمک به یکدیگر و یکی شدن با هم، سعی کرده‌اند آداب و عادات جهانی دیگر را وارد شهر شما کنند. نتیجه آن‌که دیگر هیچ محیطی برای سرگرمی و آموزش باقی نماند مگر اماکنی که پوکربازها، بولینگ‌بازها و علاقه‌مندان به مشت‌زنی و محلی‌ها در آن‌ها رفت و آمد داشتند. در این محیط‌ها دست‌کم سادگی و خلوص حکم می‌راند. به هر حال نوعی از شکوه و عظمت هم هست که هیچ نسبتی با تعالی ندارد. این نوع از عظمت در این موقعیت بی‌ثمر است. کسانی که به دنبال یافتن آن‌اند، «محیط»های گفته‌شده را رها می‌کنند و به خیابان پا می‌گذارند.

در خیابان‌های وهران چیزی نیست مگر گرد و غبار، سنگریزه و گرما. بارانی اگر ببارد، سیل آساست و دریایی از گل ولای می‌سازد. اما هوا بارانی باشد یا آفتابی فرقی نمی‌کند، حال و هوای مغازه‌ها همیشه عجیب و غریب است. همه کج سلیقگی‌های کشورهای اروپایی و شرقی در این شهر گرد آمده‌اند. در شلوغی و آشفته‌بازاری آن‌جا همه‌چیز می‌توان پیدا کرد؛ از سگ تازی مرمرین و رقصنده‌ای در

---

۱. در وهران می‌توان خلستاکوف، قهرمان نمایشنامه گوگول، را هم یافت که خمیازه‌ای می‌کشد و می‌گوید: «احساس می‌کنم باید خود را مشغول مسئله‌ای والاثر کنم.»

لباس قو گرفته تا مجسمه‌های پلاستیکی سبز آرتمیس، الهه شکار، پرتاب‌کننده دیسک و دروگر و خلاصه هر چیزی که مناسب هدیه دادن در جشن تولدها و عروسی‌هاست. همه مردم نیز آزرده‌اند از این که بالای شومینه‌های خانه همه آنها همیشه نمونه‌ای بازاری و خنده‌آور از نوعی نبوغ هنری خودنمایی می‌کند. اما این ممارست در کج سلیقگی از خیابان‌های وهران تصویری باروک ساخته که به واسطه آن می‌توان از همه این زشتی‌ها چشمپوشی کرد. مثلاً این‌ها را می‌توان در صندوقی غبارگرفته پشت ویتترین یک مغازه دید: نمونه‌های گچی افتضاح از پاهایی زخمی، چند طراحی از رامبراند «حراج! هر طراحی فقط ۱۵۰ فرانک»، «لوازم شوخی و سرگرمی»، کیف پول‌های سه‌رنگ، یک نقاشی با پاستل متعلق به قرن هجدهم، یک کره‌اسب مکانیکی پشمالو، بطری‌هایی پر از آب پرووانس<sup>۱</sup> برای نگهداری زیتون سبز و یک مریم مقدس چوبی نفرت‌انگیز با لبخندی گستاخانه و نانجیب. (برای آن که مبدا کسی او را نشناسد، «مدیریت» تابلوی کوچکی کنار پای مجسمه گذاشته که روی آن نوشته شده: «باکره مقدس چوبی».)

آنچه را در زیر می‌آید می‌توان در وهران پیدا کرد:

۱. کافه‌هایی با پیشخان‌های چرک که جابه‌جا لکه‌هایی از پا و بال مگس روی آنها دیده می‌شود، و صاحب کافه‌ای که، به‌رغم میزهای همیشه خالی کافه‌اش، همواره لبخند می‌زند. قیمت «قهوه کوچک» دوازده سکه و بزرگش هجده سکه است.

۱. Farces-atrapes: به وسایل و اسباب‌بازی‌هایی گفته می‌شود که برای شوخی کردن با دیگران یا دست انداختن و ترساندنشان استفاده می‌شود. چیزهایی مثل ماسک، دست و پای بریده‌شده مصنوعی یا وسایلی که در جشن هالووین کاربرد دارند. — م.  
 ۲. Provence: ایالتی قدیمی در فرانسه. — م.

۲. مغازه‌های عکاسی که تکنیک و وسایل موجود در آن‌ها از زمان اختراع کاغذ حساس عکاسی تا امروز هیچ پیشرفتی نکرده است. در همهٔ عکس‌ها یک پردهٔ خاص پس‌زمینه — که امکان ندارد مشابهش را در خیابان پیدا کنید — برای همهٔ مراجعان استفاده می‌شود؛ از ملوانی قلابی که آرنجش را روی یک کنسول تکیه داده گرفته تا دختر جوانِ دم‌بختی با بالاپوش نامرتب و زشت و دست‌های آویزان، همگی جلو پس‌زمینهٔ نمایی از جنگل‌اند. با دیدن این عکس‌ها آدم احساس می‌کند که آن‌ها نه انسان‌هایی طبیعی که موجوداتی تخیلی‌اند.

۳. نوعی وفور مقدس و روحانیِ مراکز برگزاری مراسم تشییع و سوگواری. این‌طور نیست که در وهران مرگ و میر بیشتر از شهرهای دیگر دنیا باشد. اما من فکر می‌کنم در وهران بیش از هر جای دیگر از مرگ داستان می‌سازند.

این سادگی دلنشین مردم کاسب و سوداگر وهران حتی در تبلیغات این شهر نیز دیده می‌شود. در تبلیغات یکی از سینماهای وهران، متن آگهی یک فیلم درجه‌سه را می‌خوانم. صفت‌های استفاده‌شده در متن آگهی را جدا می‌کنم: «فاخر»، «باشکوه»، «خارق‌العاده»، «معتبر»، «تکان‌دهنده» و «شگفت‌انگیز». در پایان، مدیریت اعلام می‌کند که، با هدف بهره بردن همهٔ شهروندان از این «اثر سینمایی» عجیب و فوق‌العاده، قیمتی بسیار پایین برای بلیت‌ها در نظر گرفته شده. بنابراین قیمت صندلی‌ها افزایش نخواهد یافت.

نباید تصور کرد که آنچه در مثال بالا دیده می‌شود چیزی نیست جز اغراق، که از ویژگی‌های مردم ساکن جنوب است، بلکه نویسندگان این آگهی تبلیغاتی شگفت‌انگیز دقیقاً شعور و فهم روان‌شناسانهٔ خود را در این آگهی به اثبات می‌رسانند. آن‌ها در حقیقت بی‌اعتنایی و



بی‌علاقگی عمیقی را شکست می‌دهند که در مردم این سرزمین درست زمانی دیده می‌شود که باید بین دو نمایش، دو حرفه و اغلب حتی بین دو زن یکی را انتخاب کنند. این مردم تنها زمانی تصمیم می‌گیرند که مجبور باشند تصمیم بگیرند و بازار تبلیغات به‌خوبی از این موضوع آگاه است؛ ابعاد و مناسبات آمریکایی را وام می‌گیرد. تبلیغات، در این جا و آن جا، دلایل یکسانی برای شدت و طغیان دارد. خیابان‌های وهران ما را از دو نوع لذت اصلی جوانان محلی آن جا آگاه می‌کنند: واکس زدن کفش‌ها و گردش کردن با همان کفش‌ها در بلوار. برای درک درست لذت اول باید ساعت ده صبح یک روز یکشنبه کفش‌های خود را به واکسی بلوار گالیئنی بسپارید. با نشستن روی آن صندلی‌های بلند می‌شود به همان احساس رضایت خاصی دست یافت که تماشای نمایش مردی که شیفته کارش است در انسان — حتی در کسی که برای اولین بار کفش‌هایش را به دست واکسی می‌سپرد — به وجود می‌آورد. این عشق به حرفه را می‌توان در واکسی‌های وهرانی به‌وضوح دید. کار با رعایت کامل جزئیات انجام می‌شود. چند بُرس مختلف، سه نوع پارچه متفاوت، واکس ترکیب‌شده با اسانس: تصور می‌کنید با درخشش بی‌نقص کفش‌ها بعد از کشیدن بُرس نرم، کار به اتمام رسیده است. اما همان دست مصمم و سرسخت دوباره واکس را روی سطح براق می‌کشد، می‌مالد، سطح را تیره می‌کند، واکس را به اعماق پوست می‌رساند و بعد، از زیر همان بُرس، درخششی مضاعف و حقیقتاً قاطع از عمق چرم بیرون می‌زند.

سپس نتیجه شگفت‌انگیزی که از این کار به دست می‌آید مقابل کارشناسان حرفه‌ای به نمایش گذاشته می‌شود؛ برای درک عیش و لذتی که می‌شود از بلوارهای وهران به دست آورد، باید در بالماسکه‌های جوانان اغلب شانزده تا بیست‌ساله شرکت کرد که هر

شب در خیابان‌های بزرگ و اصلی شهر برگزار می‌شوند. در حقیقت جوانان وهرانی «مرفّه»، در آراستگی و شیکپوشی، بازیگران سینمای آمریکا را الگوی خود قرار می‌دهند و، قبل از بیرون رفتن برای صرف شام، سرو وضع خود را با تقلید از آن‌ها تغییر می‌دهند؛ موهای مجعد روغن‌زده و بیرون‌آمده از زیر کلاهی نم‌دی که از یک طرف روی گوش چپ خوابیده و از طرف دیگر تا روی چشم راست پایین کشیده شده، گردنی محصور در یقه‌ای نسبتاً ضخیم و بزرگ برای پر کردن جای موها در اطراف گردن، گره بسیار کوچک کراوات که با یک سنجاق سفت و محکم نگه داشته شده، بلندی کت‌ها تقریباً تا روی ران است، با برشی در کمرگاه کت کنار باسن، شلوارها نسبتاً کوتاه و به رنگ روشن است و کفش‌ها براق با لژ سه‌لایه ضخیم. این گروه از جوانان هر شب در پیاده‌روهای شهر اعتماد به نفس تزلزل‌ناپذیر و کف‌سخت و آهنین کفش‌هایشان را به رخ می‌کشند. این نسل در همه چیز و در همه حال، از ظاهر و سرو وضع گرفته تا صلابت و صراحت و برتری نسبت به دیگران، از آقای کلارک گیبل تقلید می‌کند. به همین دلیل، آن دسته از ساکنان شهر که از همه چیز ایراد می‌گیرند این جوانان را با تلفظی بی‌قید و اشتباه «کلرک»‌ها صدا می‌زنند.<sup>۱</sup>

در هر وضعیتی، در ساعات پایانی عصر هر روز، دسته‌ای نوجوان مهربان و دوست‌داشتنی، که برای آن‌که پسرهای بدی به نظر برسند خود را حسابی به زحمت می‌اندازند، به بلوارهای وهران هجوم می‌آورند. دختران جوان وهرانی هم، که خود را متعلق به این گانگسترهای خوش‌قلب می‌دانند، با آرایش و لباس و رفتاری مثل هنرپیشه‌های آمریکایی در خیابان ظاهر می‌شوند. همان گروه

۱. در این‌جا نام کوچک کلارک گیبل (Clark Gable) ستاره معروف هالیوود (۱۹۰۱-۱۹۶۰) با املای غلط و به شکل Clarque نوشته شده است. - م.

بدقلق و ایرادگیر از اهالی وهران این دختران جوان را هم «مارلین» صدا می‌زنند.<sup>۱</sup> شب‌هنگام که در این بلوارها صدای پرنده‌ای از ورای نخل‌ها می‌گذرد و به آسمان می‌رسد، ده‌ها کلرک و مارلین با همدیگر ملاقات می‌کنند، یکدیگر را حسابی برانداز و بررسی می‌کنند و، خوشحال از زندگی کردن و نظاره شدن، برای ساعتی خود را در افسون موجوداتی بی‌نقص رها می‌کنند و بعد، به قول آدم‌های حسود، در جلسات کمیسیون آمریکایی شرکت می‌کنند. اما در این عبارت تلخی کلام اشخاص بالای سی سال احساس می‌شود که قاتی بازی جوان‌ها نمی‌شوند. آن‌ها از این محافل و جلسات رؤیایی هرروزه این جوان‌ها چیزی نمی‌دانند و آن را نادیده می‌گیرند. اما در حقیقت، محافل این جوانان همان شورای پرندگان است که در ادبیات هندو با آن مواجه می‌شویم. با این تفاوت که در خیابان‌های وهران نه بحث بر سر مفهوم هستی است و نه بر سر دغدغه مسیر تکامل. در این جا از جمع پرندگان چیزی نمانده جز به هم خوردنِ بال‌ها، برجستگی‌های پف‌آلود آراسته به پر، ظرافت و زیبایی فاتح و طناز، و صدای آوازی رها و بی‌قید که با فرارسیدن شب ناپدید می‌شود.

صدای خلستاکوف را می‌شنوم که می‌گوید: «باید خود را مشغول مسئله‌ای والاتر کنم.» حیف! او توان این کار را دارد. کافی است ترغیش کنیم. می‌تواند ظرف مدت چند سال این بیابان تهی را به شهری پرازدحام بدل کند. اما فعلاً روحی که کمی پنهان و منزوی است باید خود را در این شهرِ بسیط و بی‌تکلف، میان رفت و آمد دختران جوان بزک‌شده، رها کند؛ دخترانی ناتوان در ابراز احساسات که در تقلید عشوهِ گری و طنازی آن‌قدر ناشی‌اند که بلافاصله دستشان

۲. در این‌جا نیز نام کوچک مریلین مونرو (Marilyn Monroe) ستاره زن هالیوود (۱۹۲۶-۱۹۶۲) با املائی غلط به شکل Marlène نوشته شده است. — م.

رو می‌شود. مشغول مسئله‌ای والاتر بودن! تصور کنید: قلعه‌ی سانتا کروز برآمده از دل صخره، کوه‌ها، دریای آرام، باد وحشی و آفتاب، جرتقیل‌های غول‌پیکر بنادر، قطارها، انبارهای بزرگ، لنگرگاه‌ها و سطوح شیب‌دار عظیم‌الجثه‌ای که به سمت صخره‌ی بزرگ شهر بالا می‌روند، و داخل شهر هم این بازی‌ها و ملال، این آشوب و این انزوا. شاید در حقیقت همه‌ی این‌ها به قدر کافی «والا» نباشند. اما امتیاز چنین شهرهای پرجمعیتی این است که در آن‌ها قلب انسان عریان می‌شود. در این زمانه، تنها در شهرهای شلوغ و پرسر و صداست که می‌توان به سکوت دست یافت. دکارت در نامه‌ای از آمستردام به بالزاک پیر<sup>۱</sup> می‌نویسد: «من هر روز با همان میزان از آزادی و آسودگی که شما هنگام گردش در کوچه‌های خلوت احساس می‌کنید، میان آشوب و آشفته‌گی جمعیتی عظیم پرسه می‌زنم.»<sup>۲</sup>

### بیابان در وهران

اهالی وهران که خود را ناچار به زندگی مقابل منظره‌ای بی‌نظیر و زیبا می‌دانستند، با پوشاندن چشم‌اندازها به وسیله‌ی سازه‌های به‌غایت زشت، از این فلاکت سهمناک‌رهایی یافتند. به این ترتیب شما در حالی که در انتظار مواجهه با شهری هستید فراخ، پاک و رو به دریا که شب‌ها باد خنک شامگاهی به آن طراوتی تازه می‌بخشد، با شهری پشت به دریا روبه‌رو می‌شوید که — به استثنای محله‌ی اسپانیایی‌ها<sup>۳</sup> — مانند حلزون با چرخش مدام دورِ خودش ساخته شده است. وهران یک دیوار بزرگ

۱. ژان لویی گه دو بالزاک، نویسنده‌ی فرانسوی (۱۵۹۷-۱۶۵۴). — م.  
 ۲. بی‌شک تأسیس انجمن همایش و گفتگوی Cogito-Club در وهران هم برای یادآوری و ادای احترام به همین سخنان دکارت بوده است. (Cogito ergo sum عبارت لاتین جمله‌ی معروف دکارت، «من می‌اندیشم پس هستم»، است. — م.)  
 ۳. و بلوار جدید Front-de-Mer.

مدور و زرد است که با آسمانی سفت و سخت پوشانده شده است. در ابتدا آدم در هزارتوی شهر سرگردان می‌شود و مانند کسی که به دنبال نشان آریان<sup>۱</sup> است دریا را جستجو می‌کند. اما در حقیقت میان کوچه‌های اخزایی و خفقان‌آور به دور خود می‌چرخد و در نهایت مینوتور اهالی وهران را می‌بلعد: ملال یعنی همین. زمان درازی است که اهالی وهران دیگر سرگردان این هزارتو نمی‌شوند. آن‌ها دیگر طعمه شدن را پذیرفته‌اند.

تا پیش از سفر به وهران، انسان در حقیقت به‌درستی نمی‌داند سنگ چیست. در این شهر پوشیده از غبار، سنگ پادشاهی می‌کند و آن قدر عزیز است که کاسب‌ها و مغازه‌دارها آن را برای نگه داشتن کاغذها یا فقط برای نمایش در ویترین مغازه‌هایشان می‌گنجانند. در امتداد کوچه‌ها بی‌شک برای نوازش چشم‌هاست که سنگ‌ها را روی هم می‌چینند. یک سال می‌گذرد و سنگ‌ها همان‌طور دست‌نخورده در کوچه می‌مانند. شعری که در شهرهای دیگر جهان از گیاه سرچشمه می‌گیرد، در وهران در سنگ تجسم می‌یابد. صدها درختی را که می‌شود در این شهر تجاری با آن‌ها مواجه شد. گردوغبار به‌تمامی پوشانده است. این درختان گیاهان سنگ‌شده‌ای‌اند که شاخه‌هایشان بویی تند و گس و غبارآلود در فضا می‌پراکنند. گورستان‌های عربی در الجزیره فضای آشنا و ملایمی دارند. اما در وهران، بالای آب‌کنند رأس‌العین، رو به دریا، چسبیده به قاب آبی آسمان، قبرستان تصویر دشتی از سنگ‌های گچی و شکننده است که خورشید بر سطح آن‌ها آتشی کورکننده برپا می‌کند. هر از گاهی وسط

---

۱. اشاره به یکی از افسانه‌های یونان باستان که در آن مینوس، پادشاه کرت، هفت دختر و هفت پسر جوان را به مینوتور، هیولای محبوس در هزارتو، هدیه می‌دهد. آریان، دختر پادشاه، که دل‌باخته تزه است، ریسمانی را با خود به درون هزارتو می‌برد تا با باز کردن پیوسته ریسمان بتواند مسیر طی شده و محل اقامت خود را به تزه نشان دهد. به این ترتیب تزه مسیر مشخص‌شده از طریق ریسمان را طی می‌کند، مینوتور را می‌کشد و آریان را نجات می‌دهد. — م.

این زمین پر از استخوان، یک گل شمعدانی ارغوانی به این چشم‌انداز زندگی و خون تازه می‌بخشد. همه شهر در یک کلوخ سنگی منجمد شده است. از نگاه کشاورزان مناطق گرمسیری، ضخامت صخره‌هایی که شهر را در بر گرفته‌اند آن قدر زیاد است که چشم‌انداز شهر، از فرط انباشت مواد کانی و معدنی، غیرواقعی می‌نماید. انگار حضور انسان در این جا ممنوع است. به نظر می‌رسد این حد از زیبایی وزین و سنگین از جهانی دیگر آمده باشد.

اگر بتوان گفت کویر محیطی بی‌روح است که تنها پادشاه آن آسمان است، در این صورت می‌شود گفت وهران در انتظار ظهور پیامبرانش است. بر فراز و اطراف شهر، طبیعت خشن آفریقا در حقیقت قامت آتشین این شهر را می‌آراید، آرایش رقت‌انگیز پوشیده‌اش را هویدا می‌کند و در فواصل میان خانه‌ها و بر فراز همه بام‌های وهران نعره‌های وحشیانه‌اش را سرمی‌دهد. اگر یکی از راه‌های کنار کوه سانتا کروز را در پیش بگیرد و بالا برود، آنچه در ابتدا با آن مواجه می‌شوید مکعب‌های رنگی پراکنده در وهران است. کمی بالاتر صخره‌های ناهمواری را می‌بینید که فلات را در بر گرفته‌اند و مانند حشراتی قرمز<sup>۱</sup> در دریا چمباتمه زده‌اند. اگر باز هم کمی بالاتر بروید، حلقه‌های آفتاب و باد تصویر شهر ژولیده‌ای را که در چهار گوشه چشم‌اندازی سنگی به شکلی بی‌نظم پراکنده شده می‌پوشاند، پاک می‌کند و باز می‌آشوبد. در این جا اغتشاش عظیم انسانی و ثبات یک دریای همیشه یکسان و یکنواخت در تضاد با یکدیگرند. همین امر کافی است تا بوی هولناک و منقلب‌کننده زندگی از سمت شهر تا جاده‌های کنار تپه بالا بیاید.

۱. bête rouge: به معنای «جانور قرمز»؛ حشره بسیار ریز، زیبا و قرمز رنگی است که بیشتر در فصل‌های بارانی مشاهده می‌شود. — م.